

حکومت اصل احترام بر اصل برائت در شبهه موضوعی در عقود از دیدگاه میرزای نائینی (ره)

حسن شکوری^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۹

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۹/۰۱

چکیده

شبهه و شک در گفتمان فقهی اصولی از سویی در تقسیمی کلی به دو بخش حکمی و موضوعی تقسیم می شود و از دیگر سو موضوع برای جریان اصول علمی چهارگانه برائت، احتیاط، استصحاب و تخییر است. از دیدگاه محقق نائینی (ره) شبهه موضوعی شبهه ای است که کبرای مجعول شرعی معلوم است و شبهه در صغری حاصل شده است. به گفته میرزای نائینی (ره) معلوم بودن کبرای مجعول در شبهه موضوعی نباید کسی را در وادی این تصور خاطی وارد نماید که علی القاعده در شبهات موضوعی اصل برائت جاری نمی گردد. از جهتی دیگر جریان اصل برائت - یا هر اصل دیگری - در هر مجرای منوط به آن است که اصل حاکم یا وارد بر آن وجود نداشته باشد. در فرض تردد عقدی خارجی و واقع شده، بین لازم و جایز بودن - که به عنوان یک شبهه موضوعی قلمداد می شود - محقق نائینی (ره) اصلی را تحت عنوان «احترام در اموال» مطرح نموده و آن را بر اصل قابل جریان این شبهه - یعنی اصل برائت - حاکم و مقدم می داند. این نظریه ایشان از جانب برخی از دانشمندان اصولی و فقهی مورد ارزیابی و نقد قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

شبهه موضوعی در عقود، حکومت و ورود، اصل احترام، ملاک های شبهه موضوعی

۱. استاد عالی حوزه علمیه قم.



مقدمه

در شریعت اسلامی، ادله‌ای وجود دارد که مکلفین را به احکام شرعی راهنمایی می‌کند، نهایتاً این ادله گاهی به واقع می‌رسند و گاهی به خطا می‌روند. از باب نمونه خبر ثقه به عنوان دلیلی بر احکام شرعی قرار داده شده است، از این رو هر زمان در مسأله‌ای دلیلی اجتهادی مانند خبر ثقه وجود داشته باشد و بتوان از خلال آن حکم شرعی را استخراج نمود که مطلوب حاصل است. اما در صورتی که خبر ثقه در مسأله مبتلابه وجود نداشته باشد، لزوماً باید به اصول و قواعدی که وظیفه عملی مکلف را تعیین می‌کنند رجوع شود. بر این اساس اصل عملی، وظیفه‌ای عملی است که در فرض فقدان دلیل بر حکم شرعی موقوف و وظیفه عملی مکلف را مشخص می‌کند. اصول علمیه پرکاربرد و مورد اتفاق اصولیون عبارتند از: اصل برائت، اصل احتیاط، اصل استصحاب و اصل تخییر. (غروی نائینی، محمد حسین، فوائد الاصول، ۳: ۳۲۶)

این چهار اصل با تمام تفاوت‌هایی که با هم دارند، وجه اشتراک همه آنها این است که موضوع همه آنها «شک» است. (غروی نائینی، محمد حسین، فوائد الاصول، ۳: ۳۲۶)

شبهه و شک - که موضوع جریان اصول اربعه به حساب می‌آید - در تقسیمی کلی به دو بخش حکمیه و موضوعیه تقسیم می‌گردد. شبهه حکمیه عبارت است از شبهه‌ای که در نفس جعل شرعی کلی شک شده باشد و شبهه موضوعیه به معنای شبهه‌ایست که در موضوع حکم شرعی شک حاصل شده باشد. (غروی نائینی، میرزا محمد حسن، فوائد الاصول، ۳: ۳۸۹)

شیخ اعظم انصاری (ره) شبهه موضوعیه را شبهه‌ای می‌داند که «منشأ شک در آن، تردد در امور خارجی است که به هیچ وجه با اراده متکلم ارتباطی ندارد و چه بسا این تردد و اشتباه برای خود متکلم نیز حاصل گردد و بلکه بالاتر! ممکن است در برخی مواقع برای خود متکلم، قطع و یقین بر خلاف آنچه که در مصادیق، حق و واقعیت است حاصل شود. به همین دلیل برای رفع این نوع از شبهه تنها باید به ابزارهای متناسب با رفع آن از





قبیل آزمایش و تجربه و احساس و مانند آن رجوع نمود. فرض کنیم متکلمی گفته است «أكرم العالم» و در عدالت «زید» شک شده است. در چنین شکی نمی‌توان به متکلم رجوع نمود و از او توقع داشت که شک را بر طرف نماید، بلکه چه بسا خود او نیز در واقعیت عدالت زید تردید داشته باشد» (انصاری، شیخ مرتضی، مطارح الأنظار - طبع جدید - ۲: ۱۳۷) بر این اساس، شبهه موضوعیه از نگاه جناب شیخ اعظم (ره) دو ویژگی دارد: ۱- منشأ شبهه، امور خارجی است. ۲- برای رفع شبهه نمی‌توان به متکلم رجوع نمود بلکه باید به امور متناسب با واقعیت های خارجی تمسک شود. از این بیان جناب شیخ اعظم می‌توان استنتاج نمود که ایشان معلوم بودن جعل کلی شرعی را در شبهات موضوعیه مفروغ عنه گرفته‌اند.

محقق نائینی (ره) شبهه موضوعیه را شبهه‌ای می‌داند که «کبرای مجعول شرعی معلوم است و شبهه در صغری حاصل شده است» (غروی نائینی، میرزا محمد حسن، فوائد الاصول، ۳: ۳۸۹) به بیان دیگر: «آنچه در شبهات موضوعیه اولاً و بالذات مشکوک است، وجود موضوع در خارج است که بالتبع ممکن است منجر به شک در حکم جزئی نیز گردد» (همان)

شاید تصور شود در شبهات موضوعیه جعل کلی شرعی معلوم و روشن است لذا جایی برای اجرای اصل برائت در این نوع شبهات وجود ندارد و محیصی از اجرای قاعده اشتغال نیست، لکن این تصور ناصحیح است.

جناب میرزا (ره) در رساله مشهور به «لباس مشکوک» خود در بیان اصول جاری در شبهات موضوعیه، به بیان ضابطه این شبهه پرداخته و ضمن بر شمردن سه بُعد برای هر تکلیفی آورده است: «هر تکلیفی سه بُعد دارد:

۱. متعلق، برای نمونه در مثال «لا تشرب الخمر» عنوان «شرب» متعلق تکلیف یعنی نهی از شرب است و در مثال «اقیموا الصلاة» عنوان «اقامة الصلاة» متعلق تکلیف است.
۲. موضوع، یعنی موضوع تکلیف که از آن به «متعلق المتعلق» نیز تعبیر می‌شود. موضوع تکلیف، عبارت است از آن شیئی خارجی که متعلق تکلیف با آن مرتبط است؛



مانند خمر در مثال «لا تشرب الخمر» و قبله در مثال «صل إلى القبلة».

۳. قیودی که در نفس تکلیف اخذ شده‌اند. مانند شرایط عامه تکلیف (بلوغ و قدرت و عقل) و نیز مانند شرایط خاصه؛ از قبیل دخول وقت و استطاعت در مثال وجوب حج».

(نائینی، میرزا محمد حسن غروی، الصلاة فی المشکوک: ۱۸۸ اقتباس)

شهید سید محمدباقر صدر (ره) در تقریر دیدگاه محقق نائینی (ره) پیرامون ضابطه جریان اصول علمیه در شبهات موضوعیه آورده است که به عقیده نائینی (ره): «اگر شک حاصل شده، شک در چیزی باشد که مستتبع تکلیف است، مجرای برائت است؛ زیرا شک در مستتبع، موجب شک در مستتبع می‌شود و در چنین فرضی شک در اصل تکلیف محقق می‌شود. و اگر تمام آنچه که مستتبع تکلیف است معلوم باشد و شک صرفاً در امری خارجی باشد که مستتبع تکلیف نیست بلکه تکلیف مستتبع آن است، اینجا محل جریان قاعده احتیاط است، به این اعتبار که در چنین فرضی شک در امثال خواهد بود» (صدر، سید محمدباقر، بحوث فی علم الأصول، ۵: ۱۴۱) محقق نائینی سپس به تطبیق این بیان کلی بر سه بُعد گذشته تکلیف پرداخته و اصول جاری در هر بخشی از شبهات موضوعیه را تبیین نموده است و ماحصل سخنان ایشان عبارت است از اینکه اگر شک و شبهه به یکی از ابعاد سه‌گانه تکلیف - یعنی ۱- شرایط عامه و خاصه، ۲- موضوع، ۳- متعلق - تعلق گرفته باشد، احکام شک در چنین فرضی با قطع نظر از مسبوق بودن شبهه به یقین یا اقتران آن به علم اجمالی از این قرار است که اگر شک و شبهه در موضوعی باشد که مستتبع فعلیت تکلیف است خواه قید باشد یا موضوع، مجرای اصل برائت است، اما اگر شک و شبهه در چیزی باشد که تکلیف - بعد از فعلیت - مستتبع آن است یا شک در سعه دایره امتثال باشد، مجرای اصل اشتغال است.

اصل حاکم و اصل محکوم علیه

اصل عملی در تقسیمی دیگر به اصل سببی و اصل مسببی تقسیم می‌شود و مادامی که اصل سببی وجود داشته باشد، جایی برای اجرای اصل مسببی نخواهد بود، چراکه اصل سببی بر اصل مسببی تقدم دارد و از این حیث بین اصولیان اختلاف نظری یافت

نمی شود، آری! در اینکه آیا نکته این تقدم حکومت است یا ورود اختلاف نظر وجود دارد، برخی حکومت را سر تقدم می دانند و برخی ورود را. (غروی نائینی، محمد حسین، اجود التقریرات، ۲: ۴۹۵)

بر این اساس اصل برائت - که یک اصل حکمی است - همیشه محکوم علیه اصول موضوعی است و مادامی که در مسأله اصول موضوعی وجود داشته باشند، اصل برائت جاری نمی شود.

برای نمونه اگر در تذکیه و عدم تذکیه شک شود، نمی توان برای اثبات جواز اکل، به اصل برائت استناد نمود. چراکه استصحاب عدم تذکیه در این مورد حاکم بر اصل برائت است و با جریان این استصحاب - که اصل سببی است - نوبت به اصل برائت که اصل مسببی است نمی رسد. (صدر، سید محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، ۵: ۱۰۷)

آری! اصل موضوعی گاهی به حسب نتیجه موافق با اصل برائت است و گاهی مخالف با آن است، لکن در هر دو صورت، پس از فرض وجود اصل موضوعی حاکم، اصل برائت جاری نمی شود و از دیگر سو تفاوتی نمی کند که شبهه، حکمیه باشد یا موضوعیه، در هر دو صورت اصل موضوعی حاکم بر اصل حکمی است.

وانگهی اصول حکمی تنها محکوم اصول عملی موضوعی نیستند، بلکه هر قاعده و اصلی که بتواند در موضوع اصول حکمی (یعنی شک) تصرف کند و شبهه مکلف را بر طرف نماید، حاکم بر اصول حکمی به شمار آمده و مانع جریان آنها می شود. یکی از قواعد و اصولی که به منزله اصل موضوعی و حاکم بر اصول حکمی به شمار می رود، قاعده «احترام» است که ذیلاً به مفاد و یکی از تطبیقات آن اشاره می شود.

حکومت قاعده احترام بر اصل برائت

پیش از ورود به توضیح اصل «احترام» لازم است مختصر توضیحی پیرامون نظریه «حکومت» داده شود. «حکومت» به این معنا است که دلیلی، ناظر به دلیل دیگر باشد، به این هدف که آن دلیل دیگر را شرح و توضیح دهد. برای نمونه دلیل «لا ضَرَّارَ وَ لا ضَرَّارَ»





فی الإسلام»، ناظر به دلیل وجوب وضوء - و همچنین سایر ادله احکام اولیه - است و می‌خواهد بگوید: وضوء در صورتی که مستلزم ضرر باشد، وجوب برای آن ثابت نیست. دلیل ناظر، اصطلاحاً «حاکم» و دلیل منظورالیه، «محکوم‌علیه» نامیده می‌شود. (صدر، سید محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، ۶ : ۳۵۴)

با روشن شدن معنای حکومت، باید بگوییم: محقق نائینی (ره) در حاشیه خود بر مکاسب شیخ انصاری (ره) ذیل یک فرع فقهی اصلی را تحت عنوان «اصالت احترام اموال» مطرح نموده و آن را حاکم و مقدم بر اصل برائت دانسته است و یا لا اقل احتمال تقدم آن را مطرح نموده است.

شیخ اعظم انصاری در بحث خیارات، مسأله شک در جواز یا لزوم عقدی به نحو شبهه موضوعیه آورده است: «عموماتی که پیرامون اثبات «اصالت اللزوم» بیان شده، تنها در مواردی جاری می‌شوند که در حکم شارع به لزوم عقدی شک شده باشد، همچنین چنانچه عقدی صادر شده باشد و شک شود که از مصادیق عقد لازم است یا جایز، بنابر اینکه بگوییم در فرد مردد بین عام و منحصص، به عام رجوع می‌شود، عمومات اصل لزوم در این مورد نیز جاری می‌شوند، اما اگر رجوع به عام در فرض مذکور را نپذیریم، لازم است در موارد شک در لزوم به اصل عملی رجوع نماییم؛ به این معنا که استصحاب اثر عقد و عدم زوال اثر به مجرد فسخ یکی از متعاقدين را جاری می‌کنیم... لکن به این نکته باید توجه داشت که استصحاب مذکور فقط صفت لزوم را ثابت می‌کند، اما اینکه بخواهیم با این استصحاب ثابت کنیم عقد صادر شده، لازم بوده تا سایر آثار عقد لازم بر آن جاری شود جایز نیست، از این رو نمی‌توان در تردید بین بیع و هبه، با تمسک به استصحاب، بیع بودن عقد را ثابت نمود، بلکه در اثر هر یک از طرفین تردید، باید به اصل متناسب با خصوص آن طرف رجوع نمود. از این رو اگر از باب مثال در اشتغال ذمه به عوض شک شود، حکم به برائت می‌شود که از آثار هبه است چنانکه اگر در فرض فساد عقد، در ضمان شک شود حکم به ضمان می‌شود که از آثار بیع فاسد است...».

(انصاری، شیخ مرتضی، کتاب المکاسب، ۵ : ۲۴)

مرحوم نائینی (ره) در بسط بخش تردد عقد صادر شده بین بیع و هبه (از باب مثال) هشت صورت را برای این مسأله تصویر نموده و آورده است:

«چنانچه عقدی واقع شده باشد و میان بیع و هبه یا اجاره و عاریه یا قرض و ودیعه مردد باشد، در اینجا چند صورت وجود دارد؛ زیرا این تردید و اشتباه گاهی با وجود بقاء عین است و گاهی با وجود تلف عین و بنابر این دو صورت گاهی با وجود صحت معامله است و گاهی با وجود فساد معامله و بنابر تمام این فروض گاهی در مقام مرافعه و نزاع است (که مدعی و منکر در میان وجود دارد) و گاهی در مقام مرافعه نیست مانند زمانی که وارثان متعاقدین در حال بررسی موقوف هستند» (نائینی، میرزا محمدحسین، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، ۲: ۱۰).

ایشان در ادامه به بررسی برخی از این هشت صورت پرداخته و می نویسد:

«در صورت بقاء عین، صحت معامله و عدم مرافعه، پس از اینکه مالک اصلی عقد صادر شده را فسخ نماید، بعد از فسخ، استصحاب بقاء ملکیت جاری می شود. زیرا احتمال دارد عقد صادر شده در حقیقت بیع بود باشد و اصل در صورت شک در بقاء ملکیت مال و از بین رفتن آن، بقاء ملکیت است، بنابراین فسخ در بازگشت مال به مالک اول بی تأثیر است. از طرفی کسی که الان مال در دست اوست شک می کند که آیا ذمه او به پرداخت عوض مشغول است یا خیر؟ اصل برائت اقتضا دارد که ذمه او برئ از عوض است». (همان) البته ایشان سپس تصریح می کنند که این اصل برائت - گرچه فی نفسه جاری می شود - اما کارایی لازم را ندارد؛ به این اعتبار که پس از فسخ عقد از جانب مالک اصلی، نزد گیرنده مال یک علم اجمالی شکل می گیرد مبنی بر اینکه بر او واجب است که ۱- یا ردّ عین کند (بر فرضی که واقع، هبه بوده باشد) ۲- و یا عوض را بپردازد (بر فرضی که واقع، بیع بوده باشد)» (همان). گرچه محقق نائینی (ره) جریان اصل برائت از اشتغال ذمه را فی نفسه در این فرض پذیرفته است و بی اثر دانستن آن را نه به جهت خلل در مجرا بلکه به جهت عروض علم اجمالی به یکی از دو امر یاد شده می داند، لکن ایشان در ادامه یک گام به پیش نهاده می نویسد: «چنانچه اصل احترام در اموال را





بپذیریم، در آن صورت اصل برائت فی نفسه جاری نمی‌گردد؛ به این اعتبار که اصل احترام در اموال حاکم و مقدم بر اصل برائت است.» بر این اساس، اصل استصحاب بقاء ملکیت جاری می‌شود، اما اصل برائت ذمه از اشتغال به عوض جاری نمی‌گردد، بلکه اصل احترام جاری می‌شود که اولاً اقتضا دارد مال مالک، بدون عوض از ملک او خارج نشده است و ثانیاً تعارضی با استصحاب لزوم عقد ندارد، در نتیجه لازم است عوض را به مالک پرداخت نماید.

یکی دیگر از صور موجود در این مسأله فرض بقاء عین، صحت معامله و حالت ترفع است با این فرض که مالک اصلی، مدعی است که عقد صادر شده، بیع بوده و آخذ مدعی هبه است. در این فرض با عنایت به طرح ادعای بیع از جانب مالک اصلی، مجالی برای شک در بقاء ملکیت آخذ باقی نمی‌ماند. آری! از آن جهت که آخذ، مدعی هبه است شبهه اشتغال ذمه او به پرداخت عوض مطرح می‌شود که با اجرای اصل برائت نفی می‌گردد. به عقیده محقق نائینی (ره) اجرای این اصل برائت نیز تنها در صورتی قابل پذیرش است که حکومت اصل احترام را نپذیریم، در غیر این صورت، اصل احترام جاری گشته و اشتغال ذمه آخذ به پرداخت عوض ثابت می‌شود و مجالی برای اجرای اصل برائت وجود نخواهد داشت (نائینی، میرزا محمدحسین، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، ۲: ۱۰).

فرض دیگر تلف عین، صحت معامله و عدم مرافعه است؛ با این توضیح که امر عقد صادره، به وارثان متعاقدین منتقل شده و هیچ یک ادعای علم به موقوف را نداشته باشند. در این فرض، اصل عدم اشتغال ذمه کسی است که عین نزد او تلف شده است و او ملزم به پرداخت عوض نیست. زیرا از دو حال خارج نیست: یا عقد صادره، هبه بوده است، در این صورت با عنایت به تلف شدن عین، مجالی برای فسخ یا استرداد عین وجود ندارد و روشن است که اصل هبه نبودن عقد، بی‌تأثر است (مگر از باب اصل مثبت که حجت نیست) و یا عقد صادره، بیع بوده است و ذمه آخذ فی الواقع و نفس الامر به پرداخت عوض مشغول است، لکن از آن جهت که اشتغال ذمه آخذ صرف یک احتمال است، لذا



با اصل برائت نفی می شود، مضاف بر اینکه در این فرض می توان اصل عدم بیع بودن عقد صادر شده را جاری نمود - نه برای اثبات هبه بودن عقد تا اشکال اصل مثبت لازم آید - بلکه به هدف نفی آثار بیع که عبارت از اشتغال ذمه به عوض است؛ هرچند که این استصحاب نتیجتاً با اصل برائت تفاوتی ندارد.

علی ای حال در این صورت نیز به عقیده محقق نائینی (ره) اگر حکومت قاعده احترام بر اصل برائت را پذیرا باشیم، مجالی برای اجرای اصل برائت از اشتغال ذمه به عوض نخواهد بود. (نائینی، میرزا محمدحسین، منية الطالب في حاشية المكاسب، ۲: ۱۰).

در این سه صورت از هشت صورت موجود در مسأله یادشده، این امکان وجود دارد که با قطع نظر از اصل احترام، جریان اصل برائت را - به عنوان یک اصل مؤمن - تصور نمود، لکن چنانچه اصل احترام را به عنوان یک اصل حاکم و مقدم بر اصل برائت بپذیریم، جریان اصل برائت با خدشه مواجه خواهد شد.

نقد و مناقشه

در نقد ادعای محقق نائینی (ره) باید گفت؛ برای قاعده «احترام» چند تقریب می توان بیان نمود:

۱. اصل «احترام» به این معناست که همانگونه که در مورد نفوس و فروج اصل برائت مبدل به اصل احتیاط می گردد در مورد اموال نیز چنین است و در مورد اموال نیز باید به اصل احتیاط رجوع شود نه اصل برائت. (وحید خراسانی، حسین، بغية الراغب فی مبانی المكاسب ۲: ۱۶۲) اصل احترام به معنای یادشده، یا مبتنی بر روایت قاعده وار «لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ» است (شیخ حر عاملی، محمد حسن، وسائل الشیعة؛ ج ۹، ص: ۵۳۸ حدیث ۲). یا فقره «وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ» از روایت «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ، وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ، وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ، وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ» (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۴: ۸۸).

در نقد این تقریب می توان گفت:

اگر مستند قاعده «احترام» روایت «لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ» باشد، اشکالی که بر آن وارد است اینک:

اولاً: نفس قاعده «حل» - که از عبارت «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ» (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۱۰: ۵۴۲) استفاده می شود - خود یکی از وجوه حلال کننده تصرف است؛ یعنی قاعده حل یکی از موارد و مصادیق «مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ» است و در ذیل آن مندرج است. (وحید خراسانی، حسین، بغية الراغب في مباني المكاسب ۲: ۱۶۳) و ثانیاً: ظاهر روایت مورد نظر، ظهور در حکم تکلیفی است نه وضعی. از این رو نمی توان از آن برای اثبات قاعده «احترام» به عنوان مثبت لزوم تدارک مال تمسک نمود. اما اگر مستند قاعده احترام روایت «و حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ» باشد، در نقد آن می توان گفت:

اولاً: دلیلی بر قاعده «احترام» به این معنا - که به تدارک مال باز می گردد - وجود ندارد؛ به این اعتبار که نمی توان به صورت قطعی و یقینی و یا به صورت ظهوری از روایت «و حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ» چنین برداشت نمود که احترام مال به معنای مذکور است. به عبارت دیگر: نمی توان از ظاهر روایت چنین برداشت نمود که مقصود از هدر نبودن مال، که مستفاد از روایت است، عوض داشتن آن است همانگونه که هدر نبودن خون به معنای دیه یا قصاص داشتن آن است. خیر! چنین ادعایی نمی توان کرد، بلکه این احتمال با قوت وجود دارد که مقصود حرمت تکلیفی باشد، به این معنا تصرف در مال مسلم حرام است همانگونه که اراقه و ریختن خون مسلم نیز حرام است. مؤید این احتمال، سیاق روایت است که در آن آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ، وَأَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ، وَحُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ». ظاهر این تعبیر آن است که اثر مترتب بر قتل مومن، بر تصرف در مال او نیز مترتب می شود که عبارت باشد از شدت عقوبت که از آن به کفر تعبیر می شود، نه اینکه خون مومن موجب قصاص و دیه می شود و هدر نمی رود، همچنین مال او نیز موجب ضمان به بدل



یا عوض می شود و هدر نمی رود! (کمپانی اصفهانی، محمد حسین، حاشیه کتاب المکاسب ۱: ۳۲۲)

ثانیاً: ظاهر این است که احترام مال، به جهت حیثیت مالیت آن نیست که قائم به ذات مال و مقتضی تدارک و هدر نبودن است، بلکه به جهت حیثیت اضافه آن به مسلم به اضافه ملکیت است از آن جهت که ظاهر حکم مترتب بر هر متصف به حیثیتی، آن است که حیثیت، تقییدی باشد نه تعلیلی. از این رو احترام، به لحاظ رعایت مالکیت مسلم و سلطنت او بر ذات مال خواهد بود و رعایت مالکیت و سلطنت او تنها مقتضی یک چیز است و آن اینکه بدون رضایت او در مالش تصرف نشود نه تدارک مالیت آن، چراکه تدارک مالیت، به حیثیت مالیت باز می گردد نه حیثیت ملکیت آن برای مسلم. و به همین جهت تسلیط مجانی بر مال، هتک حرمت مال به حساب نمی آید و این در صورتی است که اگر حیثیت احترام به جنبه مالیت مال مربوط می بود، بی تردید بذل مجانی آن توسط صاحبش، هتک حرمت مال به حساب می آمد نهایت اینکه این هتک، هتک جایزی می بود! در حالی که قطعاً اینگونه نیست. از آن چه گفته شد روشن می شود که حیثیت احترام، به مالکیت مسلم باز می گردد نه مالیت مال. (کمپانی اصفهانی، محمد حسین، حاشیه کتاب المکاسب ۱: ۳۲۳)

ممکن است گفته شود: چنانچه حیثیت ملکیت، ملاک و معیار احترام باشد، علی القاعده نباید عنوان «مال» در روایت اخذ می شد، چراکه هر شیئی مملوکی دارای چنین احترامی است ولو اینکه مال نباشد. از اینجا می توان فهمید که حیثیت مالیت مدنظر بوده است.

در پاسخ می توان گفت: غالباً چنین است که مضاف به اضافه ملکیت، مال است؛ یعنی چیزی که با اضافه و نسبت ملکیت به شخصی نسبت داده می شود، نوعاً مال است، لذا به این جهت است که عنوان «مال» در موضوع اخذ شده است همانگونه در روایت «لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ» (محمد بن حسن، حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۵: ۳۸۶) - که بی تردید مخصص در حکم تکلیفی است - عنوان «مال» اخذ شده است.





۲. تقریب دوم برای اصل «احترام» از این قرار است که هر مالی که به مالکی منتسب است، طبیعت حالش اقتضا دارد که از ملک او خارج نمی شود مگر در برابر عوضی. (وحید خراسانی، حسین، بغیة الراغب فی مبانی المکاسب ۲: ۱۶۲) از این رو هر زمان مالی وجود داشته باشد و شک شود که آیا معوضاً از ملک مالک خارج شده یا غیر معوض، اصل احترام مقتضی احتیاط است و در نتیجه تصرف در آن مال جایز نیست و مجالی برای اجرای اصل برائت وجود ندارد.

در نقد این تقریب می توان گفت:

اولاً: طبیعت حال در امور تکوینی - مانند آتش که طبیعت حال آن، حرارت است - قابل تصور است نه امور اعتباری که به هیچ وجه طبیعت حال ندارند، و روشن است که بحث مالکیت یک امر اعتباری است لذا طبیعت حال در مورد آن معقول و صحیح نیست.

ثانیاً: لازمه اصل احترام به این معنا آن است که تمام نقل و انتقالات مجانی مثل هبه، عاریه، وقف و مانند آنها خلاف اصل و در طول عقود معوضه باشند - از آن جهت که امور خلاف اصل، در طول اصول به شمار می روند - و این در حالی است که هبه در عرض بیع است نه در طول آن. (وحید خراسانی، حسین، بغیة الراغب فی مبانی المکاسب ۲: ۱۶۲)

۳. تقریب سوم اینکه اصل احترام مال به این معناست که مزاحمت مالک آن به اینکه با قهر و غلبه از او ستانده شود، جایز نیست، در مقابل کافر غیر ذمی که چنین احترامی ندارد و می توان مال او را قهراً گرفت. اصل احترام به این معنا گرچه اقتضای حرمت مزاحمت مال - مادامی که عین موجود است - را دارد و در نهایت حرمت تکلیفی را می توان از آن استفاده نمود نه ضمان را، لکن مزاحمت حدوداً و بقائاً حرام است و عدم تدارک عین بعد از اتلاف آن، معنایی جز ابقاء مزاحمت نخواهد داشت و در نتیجه حرام خواهد بود؛ از این رو رفع مزاحمت به واسطه دفع بدل لازم است تا مزاحمت مرتفع گردد.

(کمپانی اصفهانی، محمد حسین، حاشیة کتاب المکاسب ۱: ۳۲۲)

در نقد این تقریب می توان گفت:

اولاً: حقیقت مزاحمت در مال مالک تنها در فرض وجود مال متصور است و در مال معدوم قابل تصور نیست نه حدوداً و نه بقائاً؛ یعنی بعد از تلف مال، بقاء مزاحمت بی معنا خواهد بود. از این رو در فرض تلف، مزاحمتی وجود ندارد تا رفع آن واجب باشد تا در نتیجه عدم رفع مزاحمت، ابقاء مزاحمت باشد. بله! اگر بدل بر ذمه متلف ثابت باشد، می توان مزاحمت مالک مال را به جهت عدم ایجاد بستر تصرف مالک در مال، از جانب متلف را تصور نمود، لکن این صورت از محل بحث خارج است؛ به این دلیل که فرض بحث، در اثبات عوض و بدل به واسطه حرمت مزاحمت (اصل احترام) است و روشن است که خود این حکم (اصل احترام) نمی تواند موضوع خود را ثابت نماید.

ثانیاً: ملاک و مناط در تحقق مزاحمت، اخذ قهری مال از مالکش است نه عدم تدارک آن، و به همین جهت است که با دفع ابتدائی بدل، تصرف در عین جایز نمی شود. (کمپانی اصفهانی، محمد حسین، حاشیه کتاب المکاسب ۱: ۳۲۳)

۴. تقریب چهارم از این قرار است که قاعده احترام مال به این معنا است که مال، مجانی و هدر قرار داده نشود. دلیل مطلب آن است که برای مالک مال، دو حیثیت احترامی وجود دارد: ۱- حیثیت احترام سلطنت او بر مال - به این معنا که بدون رضایت او جایز نیست مزاحمتی بر سلطنت او بر مالش حاصل شود - ۲- و حیثیت احترام نفس مال، به این معنا که با مال او، معامله شیئی دارای مالیت شود. از این رو عدم تدارک مالیت آن، به این معنا خواهد بود که با مال او، معامله هدر و شیئی فاقد مالیت شده است. لذا رعایت مالیت عین، در گرو جبران و تدارک آن است و رعایت مالکیت و سلطنت مالکش، عدم تصرف بدون اذن در آن است. (کمپانی اصفهانی، محمد حسین، حاشیه کتاب المکاسب ۱: ۳۲۲)

این تقریب نیز صحیح نیست و دو مناقشه ای که به تقریب اول وارد بود، به این تقریب نیز وارد است:

اولاً: دلیلی بر قاعده «احترام» به این معنا - که به تدارک مال باز می گردد - وجود ندارد.



ثانیاً: ظاهر این است که احترام مال، به لحاظ رعایت مالکیت مسلم و سلطنت او بر ذات مال خواهد بود و رعایت مالکیت و سلطنت او تنها مقتضی یک چیز است و آن اینکه بدون رضایت او در مالش تصرف نشود نه تدارک مالیت آن و مانند آن.

نتیجه گیری

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که:

۱. اصل برائت همانگونه که در شبهات حکمی جاری می گردد در شبهات موضوعی نیز جاری می شود و معلوم بودن کبرای مجعول شرعی خدشه ای به جریان این اصل در شبهه موضوعی وارد نمی سازد.
۲. جریان اصل برائت در شبهه موضوعی - یا حکمی - منوط به آن است که اصلی حاکم و مقدم بر آن وجود نداشته باشد.
۳. به عقیده محقق نائینی در فرض تردد عقدی صادر شده بین لازم و جایز گرچه ارکان اصل برائت در برخی از شقوق وجود دارد لکن با عنایت به وجود اصل احترام در اموال - که اصلی حاکم بر اصل برائت به شمار می آید - مجالی برای اجرای اصل برائت نیست.
۴. با توجه به مناقشاتی که پیرامون ذات این قاعده مطرح شده، نمی توان آن را به عنوان اصلی حاکم بر اصل برائت به شمار آورد.



منابع و مأخذ

۱. اصفهانی، محمد حسین کمپانی، حاشیة کتاب المکاسب (للأصفهانی، ط - الحديثة)، ۵ جلد، أنوار الهدی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین، مطرح الأنظار (طبع جدید) - قم، چاپ: دوم، ۱۳۸۳ ش.
۳. دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحديثة)، ۶ جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۴. صدر، محمد باقر، بحوث في علم الأصول - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۷ ق.
۵. عاملی، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۶. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافي (ط - الإسلامية)، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامية، تهران - ایران، چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۷. نائینی، محمد حسین، أجود التقریرات - قم، چاپ: اول، ۱۳۵۲ ش.
۸. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۶ ش.
۹. نائینی، میرزا محمد حسین غروی، رسالة الصلاة في المشکوک (للنائینی، ط - الحديثة)، در یک جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۱۰. نائینی، میرزا محمد حسین غروی، منية الطالب في حاشیة المکاسب، ۲ جلد، المكتبة المحمدية، تهران - ایران، اول، ۱۳۷۳ هـ.ق.
۱۱. وحید خراسانی، حسین، بغیة الراغب في مبانی المکاسب.

